

تحلیل فقهی تاریخی مواضع آخوند خراسانی و شیخ فضل الله نوری در مواجهه با مشروطه

سیدمحمد صدری^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۷
احمد باقری^۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷
سید ابوالفضل موسوی^۳

چکیده

نهضت مشروطه، یکی از حساس‌ترین وقایع تاریخی ملت ایران است که طی آن، شالوده حکومت استبدادی شاهان قاجار برچیده و حکومت مشروطه، پایه‌گذاری شد. روحانیت عصر مشروطه، به عنوان یکی از ارکان اصلی این نهضت، نقشی بی‌بدیل و اساسی را در رهبری مردم و به ثمر رساندن مشروطه داشت؛ اما یکی از واقعیاتی که در طول تاریخ نهضت مشروطه خصوصاً پس از تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی، خودنمایی کرده و به عنوان یکی از نقاط ضعف مشروطه شناخته می‌شود، اختلاف میان علمای طرفدار مشروطه از یک سو و علمای مخالف مشروطه از سوی دیگر است. این اختلاف تا بدان جا پیش رفت که در میان طرفداران مشروطه، مرجع تقلیدی مانند آخوند خراسانی، مخالفت با مشروطه را به مثابه محاربه با امام زمان (عج) دانست. از طرف دیگر شیخ فضل‌الله نوری به عنوان سرآمد مخالفان مشروطه، حامیان مشروطه را مرتد نامید. در خصوص اختلاف میان آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری به عنوان برجسته‌ترین عالمان موافق و مخالف مشروطه، اظهارنظرهای گوناگون و متضادی صورت گرفته که برخی این اختلاف را در حد اغراض شخصی فروکاسته‌اند؛ اما این تحقیق در صدد است تا با استناد به بیانی‌ها و مکتوبات باقی‌مانده از آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری نشان دهد که

^۱ دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران، واحد تهران جنوب (نویسنده مسئول):
musavi124@gmail.com

^۲ استاد تمام گروه فقه و حقوق دانشگاه تهران: Bagheri@ut.ac.ir

^۳ دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران، واحد تهران جنوب:
musavi123@gmail.com

طرفداری یا مخالفت هر یک از این بزرگان، تنها بر اثر اختلاف آنان در موضوع‌شناسی متفاوت در مسئله‌ی مستحدثه‌ی «مشروطه»، «قانون» و «آزادی» بوده و این چیزی نیست جز همان رویه‌ی اجتهادی فقهای شیعه که در طول تاریخ فقه شیعه، در مواجهه با یک مسئله‌ی مستحدثه، به آن عمل می‌کرده‌اند.

کلید واژه‌ها: آخوند خراسانی، شیخ فضل‌الله نوری، مشروطه، قانون، آزادی.

مقدمه

بی‌تردید نهضت مشروطه، یکی از مهمترین وقایع تاریخ چند هزار ساله ملت ایران است؛ زیرا این نهضت توانست مقدمه‌ای بر برچیده شدن طومار هزارساله حکومت استبدادی در ایران باشد. این نهضت از آغاز تا پایان با فراز و فرودهایی همراه بود که به ادعان بسیاری از تاریخ‌نویسان، آن را خاص و کم‌نظیر ساخته و فهم بسیاری از وقایع آن، نیازمند فهمی فراتر از یک نگاه سطحی به شرایط حاکم بر این قطعه از تاریخ ملت ایران است.

نهضت مشروطه مملو از حوادث گوناگونی است که هر یک به سهم خود، اثری ویژه بر شکل‌گیری و ادامه‌ی مسیر این نهضت داشته است؛ لکن قطعاً یکی از عوامل سرنوشت‌ساز بر این نهضت، نقش علما خصوصاً در بین آنان، نقش دو فقیه کم‌نظیر دوران خود؛ یعنی آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری است.

اوج حیات سیاسی آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری به عنوان دو مجتهدی که یکی طرفدار سرسخت مشروطه بود و دیگری مخالف سرسخت آن، مقارن با نهضت مشروطه از آغاز آن تا اعدام شیخ فضل‌الله نوری به دست مشروطه‌خواهان از یک طرف و فوت مشکوک آخوند خراسانی پس از قصد عزیمت به ایران از طرف دیگر، بود.

آنچه به عنوان یک واقعیت تاریخی، در همه فراز و فرودهای نهضت مشروطه خودنمایی می‌کند، اختلاف نظر فقهی میان رهبران شاخص مشروطه از علما بود. در نجف علمای ثلاث؛ یعنی میرزا حسین تهرانی، شیخ عبد‌الله مازندرانی و آخوند خراسانی از آغاز نهضت، با آن موافق و هم‌سو بودند و سید محمد کاظم طباطبائی یزدی مخالف آن، در ایران نیز آیت‌الله طباطبائی و بهبهانی به عنوان طرفدار و سردمدار مشروطه بودند و شیخ فضل‌الله نوری به عنوان مخالف سرسخت آن.

این اختلاف نظر گرچه در نگاهی منصفانه از یک اختلاف نظر فقهی منبعث می‌شد، -چنانچه در این مقاله به آن پرداخته خواهد شد- اما در عمل موجب سوء استفاده قدرت سیاسی مستبد حاکم و از طرفی سردرگمی مردم عامه شده بود.

هر چه سه رهبر نهضت مشروطه و خصوصاً آخوند خراسانی و دو فقیه تهران - آیت‌الله

طباطبائی و بهبهانی - بر وجوب مشروطه و تشویق و تحریض مردم به پیگیری مشروطه تأکید داشتند؛ اما سیدمحمد کاظم طباطبائی یزدی که خود از مراجع تقلید آن زمان بود و شیخ فضل‌الله نوری که به عنوان مجتهد برجسته تهران شناخته می‌شد، از مخالفان جدی مشروطه بودند تا جایی که شیخ فضل‌الله نوری رساله‌ی «حرمت مشروطه» را نوشت و در آن تصریح کرد که:

«شبهه و ریبی نماند که قانون مشروطه با دین اسلام حضرت خیرالانام - علیه آلف التحیه و السلام - منافی است و ممکن نیست که مملکت اسلامی در تحت قانون، مشروطه‌گی بیابد؛ مگر به رفع ید از اسلام. پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب کند که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه‌ی مرتد بر او جاری است».

این در حالی بود که آخوند خراسانی بر وجوب حمایت از مشروطه فتوا صادر کرده و به صراحت تلاش در استحکام مشروطه را به منزله جهاد در رکاب امام زمان (عج) و مخالفت با آن را محاربه با آن حضرت معرفی کرد: «به عموم ملت ایران، حکم خدا را اعلام می‌داریم. الیوم بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت، به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فدا و سر موئی مخالفت و مسامحه، به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است».

در اینکه انگیزه و منشأ اختلاف نظر میان طرفداران و مخالفان مشروطه در میان علما چه بوده، اظهار نظرهای متفاوت و گاه متناقضی شده است، برخی در یک نگاه غیرمنصفانه و به دور از شناخت از ماهیت عملکردی فقها، مخالفت شیخ فضل‌الله با مشروطه را در سطح یک خصومت شخصی و حسادت با مرحوم طباطبائی و بهبهانی فروکاسته‌اند و برخی دیگر این اختلاف را بر اثر اختلاف نظر فقهی میان شیخ فضل‌الله و طرفداران مشروطه می‌دانند.

به دلیل آنکه پرداختن به همه ابعاد نهضت مشروطه و اینکه اختلاف میان طیف طرفداران و مخالفان مشروطه از میان همه علما و فقها، کاری بزرگ بوده که تحقیقاتی فراوان در حد چندین کتاب را طلب می‌کند، این نوشتار با تمرکز بر نظرات آخوند خراسانی به عنوان شاخص‌ترین فقیه طرفدار مشروطه و شیخ فضل‌الله نوری به عنوان شاخص‌ترین فقیه مخالف مشروطه، به دلایل و علت موافقت و مخالفت هر یک از این دو مجتهد، خواهد پرداخت؛ اما پیش از ورود به بحث، مختصری از وضعیت اجتماعی و روند شکل‌گیری تا اوج‌گیری نهضت مشروطه که بسترساز نظرات

فقهی مرحوم آخوند و شیخ فضل الله شد، مرور خواهد شد.

شرایط مقدمه‌ساز نهضت مشروطه

ناصرالدین شاه قاجار پس از گذشت حدود یک سال از وفات میرزای شیرازی - مرجع تقلید صاحب فتوای تحریم تنباکو - به دست میرزارضا کرمانی به قتل رسید (مصحفی، ۱۳۹۴، ۱۲: ۲۱۴ و ۲۱۵). پس از او فرزندش، مظفرالدین شاه که از ۵ سالگی به ولیعهدی انتخاب شده و به علت طولانی بودن سلطنت پدر، ۴۰ سال در این مقام، در حرمسرا و در میان خواجه‌سرایان به سر برده بود، به سلطنت رسید. مظفرالدین شاه بر اثر عیاشی و شراب‌خواری، مریض و علیل بود، او مردی جاهل، کم‌جرات و بی‌حال، و از کار سیاست و کشورداری بی‌خبر بود و در عصر او کشور به سرعت رو به انحطاط نهاد (احمدی، ۱۳۷۳: ۱۵). مظفرالدین شاه سه سفر به اروپا داشت که نتیجه این سفرهای پرهزینه، جز اینکه ایران را روز به روز مقروض‌تر و اوضاع رعیت را بدتر کرد، حاصلی نداشت.

شاه در اکثر سال‌های حکومتش بیمار بود و اداره امور کشور در این مدت عمدتاً بر عهده‌ی صدراعظم‌های وی یعنی امین‌السلطان، امین‌الدوله و عین‌الدوله بود.

شاید بهترین توصیف از دوران حکومت شاهان قاجار علی‌الخصوص مظفرالدین شاه، نامه‌ی آخوند خراسانی به محمدعلی شاه، پس از سرکوب مشروطه‌خواهان باشد که در آن می‌نویسد: «... از بدو سلطنت قاجار چه صدمات فوق‌الطایفه به مسلمانان وارد آمده و چقدر از ممالک شیعه از حُسن کفایت آنان به دست کفار افتاده، قفقاز و شیروانات، بلاد ترکمان و بحر خزر و هرات و افغانستان و بلوچستان و بحرین و مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان، تمام از ایران جدا شد. دو ثلث تمام از ایران رفت و این یک ثلث باقی مانده را هم به انحاء مختلف زمامش را به دست اجانب دادند. گاهی مبالغ‌ه‌نگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج کردند و مملکت شیعه را رهن کفار دادند، گاهی به دادن امتیازات منحوسه، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند ... گاهی خزاین مدفونه ایران را به ثمن بخش به دشمنان دین سپردند. یک صد کرور - بیشتر - خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادرشاه و زندیه ذخیره بیت المال مسلمین بود، خرج فواحش فرنگستان شد و آن همه اموال مسلمین را که به یغما می‌بردند یک پولش را خرج اصلاح

مملکت، سد باب احتیاج رعیت نکردند. به حدی شیرازه مملکت و ملت را گسیختند که اجانب علناً، مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده [اند]» (سماک امانی، ۱۳۷۳: ۶۸ و ۶۹).

نهضت مشروطه

حادثه‌ای که سرآغاز شروع نهضت مشروطه را رقم زد، فلک کردن چند تن از بازاریان تهران توسط علاء الدوله - حاکم تهران - به بهانه‌ی گرانی قند، که این حرکت موجب قیام مردم و بستن بازارها شد. علمای آن دوره به عنوان همبستگی با مردم، با آنان همراه شده و به عنوان اعتراض در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی بست نشستند.

آنها به این طریق موفق به عزل علاء الدوله شدند؛ اما بلافاصله بعد از آن، وقتی علما به تهران برگشتند، در درگیری بین مردم و دولتیان، شخص بی‌گناهی به نام سیدعبدالحمید توسط یکی از نیروهای دولتی کشته شد. مردم که دیگر تحمل شقاوت و بی‌رحمی عین‌الدوله - صدر اعظم مظفرالدین شاه - و درباریان را نداشتند، در مسجد جمعه تحصن کردند و عزل عین‌الدوله را خواستار شدند. دولتیان مسجد را محاصره کرده و از ورود و همراهی علما با مردم جلوگیری کردند. در نتیجه علما به قم مهاجرت کرده و در حرم حضرت معصومه (س) تحصن کردند. ایستادگی مردم و علما و همبستگی اقشار مختلف از قبیل روشنفکران، بازاریان و دیگر اقشار، به اتحاد و موفقیت آنان در مقابل دولت مستبد منجر شد. آنها در ابتدا خواستار عزل عین‌الدوله و تأسیس عدالت‌خانه شدند و در مراحل بعد خواسته‌های دیگری از قبیل مشروطه و قانون و تأسیس مجلس شورای ملی را خواستار شدند (گروه پژوهش‌های تاریخی، ۱۳۸۲: ۶۶ - ۶۴).

امضای فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی

مظفرالدین شاه در روز ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق (۱۳ مرداد ۱۲۸۵) در بستر بیماری فرمان مشروطیت را که متضمن ترتیبات تشکیل مجلس بود امضا کرد (کسروی، ۱۳۴۶: ۱۲۰) و در روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق مجلس بدون نماینده با شکوه و جلال فراوان گشایش یافت (نجفی، حقانی، ۱۳۹۵: ۱۷۰). مظفرالدین شاه نخستین قانون اساسی ایران را که در دوره اول مجلس تنظیم شده بود روز ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ه.ق (هشتم دی ماه ۱۲۸۵) امضا کرد و ده روز

بعد در ۲۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ ه.ق (۱۸ دی ۱۲۸۵) درگذشت (شمیم، ۱۳۸۷: ۴۵۱).

دوران استبداد صغیر

پس از مرگ مظفردالدین شاه، محمدعلی شاه در روز چهارم ذی الحجه ۱۳۲۴ ه.ق (۲۸ دی ۱۲۸۵ ه.ش) تاجگذاری کرد (همان: ۴۵۲). وی با اینکه یک سال پس از رسیدن به قدرت در آبان ۱۲۸۶ ضمن حضور در مجلس شورای ملی سوگند وفاداری به مشروطه یاد کرد؛ اما کمتر از دو سال پس از تاجگذاری طی تلگرافی به تمامی ولایات و حکام با رد فعالیت مجلس اول تأکید کرد: «این مجلس خلاف مشروطیت است. هر کس من بعد از فرمایشات ما تجاوز کند، مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود» (کسروی، ۱۳۴۶: ۶۲۳).

محمدعلی شاه پس از آن با شدت و حدت بیشتری به ستیز با مشروطه ادامه داد و پس از ترور ساختگی و نافرجام خود و با پشتیبانی و تشویق روسیه، بهانه‌ای برای سرکوب مشروطه‌خواهان به دست آورد و سرانجام در تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه.ق (دوم تیر ۱۲۸۷ شمسی) «با به توپ بستن مجلس، دوره استبداد صغیر را آغاز کرد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۳۶). هر چه نامه و تلگراف به شاه مستبد قاجار زده شد و آخوند و دیگر علما از در نصیحت با وی سخن گفتند، اثر نکرد و در این هنگام بود که آخوند تلگراف معروف خود همراه با امضای شیخ عبدالله مازندرانی و میرزاحسین تهرانی را به تمام نقاط ایران ارسال کرد: «به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می‌داریم: البوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات؛ و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات؛ و بذل و جهد در استحکام و استقرار از مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات‌الله و سلامه علیه است» (آقاجنقی قوچانی، ۱۳۸۷: ۴۹).

با ارسال این فتوا، مجدداً طرفداران نهضت مشروطه جانی تازه گرفتند. ستارخان و باقرخان از تبریز، سردار اسعد و صمصام السلطنه بختیاری از اصفهان، محمدولی خان سپهسالار از رشت و دیگر آزادی‌خواهان از اقصی نقاط ایران، دست به کار شدند و برای برانداختن حکومت استبدادی محمدعلی شاه به سمت تهران حرکت کردند.

با تسخیر تهران توسط مشروطه‌خواهان، محمدعلی شاه در تاریخ ۲۳ تیر ۱۲۸۸ شمسی (۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه.ق) خلع و به سفارت روسیه پناهنده شد و احمدمیرزا، فرزند ۱۳ ساله‌ی وی، به عنوان پادشاه جدید معرفی شد (گرانوفسکی، ۱۳۵۹: ۳۹۶).

شرایط بروز مشروطه و اختلاف در موضوع‌شناسی فقها

در خصوص اینکه اوضاع زمانه‌ی حیات آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری چه اقتضائاتی داشت که روحانیت شیعه وارد یک عرصه جدید شد و با مفاهیم جدیدی چون آزادی، حکومت مشروطه، مجلس، رأی اکثریت و ... مواجهه‌ی نظری پیدا کرد، سخن بسیار است؛ اما آنچه در این مقال قابل ذکر است اینکه از طرفی مردم ایران بعد از خسارت‌های متعددی که از ناحیه شاهان قاجار دیده بودند، علاوه بر اینکه در تنگنای مشکلات اقتصادی قرار داشتند، احساس عقب‌ماندگی نسبت به دیگر کشورها را نیز داشتند. «انگلستان، بلژیک، مصر، ژاپن، امپراطوری عثمانی، فرانسه و برخی از کشورهای اروپایی تحول‌های سیاسی پرتنش را گذرانده بودند. تصویب قانون اساسی، تشکل مجلس و حکومت مشروطه در این کشورها سال‌ها پیش از انقلاب مشروطه‌ی ایران از سرنوشت‌سازترین رخدادهای سیاسی جهان بود» (سماک امانی، ۱۳۷۳: ۵۵ و ۵۶). از طرف دیگر فعالیت روشنفکران در ایران و چاپ کتب و نشریات مختلف، مردم را با مفاهیم جدید دنیای روز آشنا می‌کرد، مفاهیمی مانند آزادی، مجلس، رأی اکثریت و ...؛ اما آنچه مردم ایران در مقابل پیشرفت کشورهای دیگر شاهد آن بودند، عقب‌ماندگی و عقب‌رفت بیشتری بود که در کشور خودشان و تحت حکومت استبدادی شاهار قاجار نصیبشان می‌شد.

اوضاع زمانه و تمام آنچه به عنوان مؤلفه‌های تغییرات سیاسی و اجتماعی عصر پیش از مشروطه بروز کرده بود، ایران را ناگزیر از تغییر در «نوع حکومت و تعریف شیوه‌ای نوین در نقش مردم در تعیین سرنوشت خود» می‌کرد. گرچه دغدغه تأسیس عدالت‌خانه ابتدا در میان روحانیون تهران مطرح شد (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۸۴/۱) و روحانیت، طلایه‌دار شروع این تغییر در مواجهه‌ی مردم با حکومت استبدادی بود؛ اما تحصن مردم در سفارت انگلیس و بر سر زبان افتادن واژه مشروطه در بین متحصنین را، می‌توان اولین نقطه انحراف مشروطه به حساب آورد (کلانتری، ۱۳۸۴: ۶۰۸).

تمام آنچه در فکر و نظرِ دو طیف روحانی، طرفدار یا مخالف مشروطه می‌گذشت، مبنایی علمی و نظری در فقه و شریعت داشت و برای آنانکه با مکتب فقه اجتهادی آشنایی دارند، سخن غریبی نیست که طرفداری یا مخالفت با مشروطه از سوی آخوند خراسانی یا شیخ فضل‌الله نوری، ناشی از یک موضوع‌شناسی متفاوت در مواجهه با یک مسئله مستحدثه و اجتهادِ یک فقیه دین‌شناس بود، که هر یک بر مسلک و نگاه خود، به این اجتهاد و نظر، دست یافته بودند.

در زمینه مشروطه، کتاب‌ها و مقالات متعدد نگاشته شده و تحلیل‌های گوناگون و گاه متضادی در خصوص نقش فقهای عظام و اثرات تعارضات نظری آنها ارائه شده که چنانچه گذشت برخی از نویسندگان و تحلیل‌گران، اختلاف نظر فقهی فقیهان برجسته‌ی این دوران را در حد مسائل شخصی و اغراض شخصی فروکاسته و نتوانسته‌اند با نگاهی عمیق و درست به تحلیل رفتار طرفداران و مخالفان روحانی مشروطه بپردازند. جان فوران نویسنده کتاب «مقاومت شکننده» درباره‌ی انگیزه شیخ فضل‌الله نوری در مواجهه با مشروطیت می‌نویسد: «نوری انگیزه‌های شخصی نیز داشت، چون خود را از نظر دانش دینی برتر از بهبهانی و طباطبائی می‌دانست و به آنان حسادت می‌ورزید». (فوران، ۱۳۷۸: ۲۷۸)؛ همچنین ادوارد براون در توصیف شیخ فضل‌الله می‌نویسد: «وی [شیخ فضل‌الله] می‌دید که سید عبد‌الله و سید محمد، که در دانش و علم آنها را فروتر از خود تلقی می‌کرد بالاترین مقام‌ها را در جناح مردم اشغال کرده‌اند و از این‌رو، همانطور که روشن خواهد شد، به سبب حسادت و حسرت مهره‌ی بخت خود را در طلاس جناح ارتجاعی ریخت و در خدمت این جناح، مکتسبات عالی خود را هدر داد.» (براون، ۱۳۸۰: ۲۳۰).

از این منظر به دلیل اهمیت موضوع مشروطه و درس بزرگی که این واقعه برای فقه شیعه داشته و دارد، در جهت بررسی صحیح موضوع، با استفاده از مستندات تاریخی دوره‌ی مشروطه و آنچه از سخنان و کتاب‌های آخوند خراسانی یا شیخ فضل‌الله نوری به جا مانده، نشان داده خواهد شد که اختلاف میان آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری از نوع اختلاف نظر در یک فرع فقهی و مواجهه با یک مسئله مستحدثه است؛ لکن آنچه باعث شد، این اختلاف نظر فقهی، صورتی اجتماعی و سیاسی پیدا کرده و در نهایت، به کنش سخت سیاسی مشروطه‌خواهان در قبال شیخ فضل‌الله نوری بینجامد، نوع موضوع فقهی؛ یعنی موضوع «حکومت و چگونگی دخالت مردم در تعیین سرنوشت خود» و سوء استفاده جریان غرب‌گرا از سویی و جریان سلطنتی

ضدمشروطه از سوی دیگر بود که باعث شد، سرنوشت مشروطه به مسیر دیگری غیر از آنچه علمای طرفدار مشروطه می‌خواستند برود؛ شیخ فضل‌الله نوری اعدام شود و در نهایت مشروطه به استبداد دوره بعدی یعنی استبداد رضاخانی بینجامد.

پیش از ورود به بحث، نکته‌ای که ذکر آن ضروری است این است که رسالات فقهی آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری، در کتاب‌های فقهی مستقل جمع‌آوری نشده و عمده آنها در کتب تاریخی دوران مشروطه مندرج شده است؛ بر همین اساس، برای درک برداشت فقهی دو فقیه مشروطه، ناگزیر، از آنچه به عنوان رساله‌های فقهی یا مراسلات آنان در کتب تاریخی مربوط به دوره مشروطه موجود بوده، استفاده شده است. بیان این نکته از این جهت اهمیت دارد که آنچه از کتب تاریخی دوره مشروطه خصوصاً کتابی مانند رسائل مشروطه تألیف غلام‌حسین زرگری‌نژاد نقل شده، به معنای بیان دیدگاه سیاسی یا تاریخی آنان درباره مشروطه نیست و صرفاً به دلیل نبود منابع فقهی مستقل، از این کتب به عنوان منبع استفاده شده است.

اتحاد اولیه میان آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله

آنچه از منابع تاریخی استفاده می‌شود این است که شیخ فضل‌الله نوری و آخوند خراسانی در سال‌های پیش از مشروطه، رابطه‌ای دوستانه داشته، از همان زمان میرزای شیرازی، نسبت به هم، حسن نظر و ارتباط صمیمی داشتند. سیدمحمدعلی شوشتری - از معاصران شیخ فضل‌الله - در این باره می‌نویسد: «در آغاز پیدایش نهضت آزادی و مشروطیت بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی... به قدری خصوصیت حکمفرما بود که دوستی آن دو بزرگمرد، ایجاد غبطه در دیگران کرده بود.» (ابوالحسنی، بی‌تا).

همچنین نقل شده پیش از موضوع مشروطه، روابط و همکاری شیخ، بیشتر با آخوند خراسانی بوده و حتی شیخ نوری، در امر مرجعیت نظر به آخوند داشته است (ابوالحسنی، ۱۳۸۹: ۴۸۷).

از مرحوم آیت الله حاج شیخ جلال طاهر شمس گلپایگانی - عضو اسبق شورای مدیریت حوزه علمیه قم - به نقل از آیت الله بروجرودی نقل شده: «در صدر مشروطه، زمانی که علما بر ضد مظالم دستگاه استبداد به پا خاسته بودند، مرحومان سیدمحمدکاظم یزدی مشهور به صاحب عروه و آخوند خراسانی، در حمایت از قیام، با هم اشتراک نظر و همکاری داشتند و اعلامیه‌ها به

امضای هر دو بود. زمانی که مجلس شورا در تهران گشایش یافت، مشروطه‌خواهان استفتایی را در باب مشروعیت مجلس شورا و لزوم حمایت از آن، نزد آخوند بردند و ایشان، در ذیل نوشته‌ی مزبور، مشروع بودن مجلس و مصوبات آن را امضا کرد...؛ اما وقتی که همان نوشته را به محضر مرحوم سید صاحب عروه بردند ایشان از تأیید و امضا خودداری کرده و فرمود: چیزی را که ماهیت و موضوعش برای من، مجهول بوده و نمی‌دانم عملکرد آینده‌اش چگونه خواهد بود، امضا نمی‌کنم... .

جمعی از آقایان، که ایراد سید بر امضا و تأیید «در بست» عملکرد «نامعلوم» اعضای مجلس را، منطقی‌تر و درست و وارد می‌دیدند، منطقی سید در استیضاح [امتناع] از امضای «مطلق» مجلس را، در محضر آخوند مطرح ساختند و راز تأیید «بی‌پروای» آخوند را از مجلسی که هویت اعضای آن و نحوه عملکرد آنان، بر او کاملاً روشن نبود، جویا شدند. آخوند، در پاسخ، بر درستی منطقی سید، مهر تأیید زده و فرمود: اینکه به امضای بی‌قید و شرط مصوبات مجلس تن دادم، برای آن است که شخصی چون حاج شیخ فضل‌الله در مجلس حضور و نظارت دارد و لوائح مجلس، با اطلاع و نظر وی تهیه و تصویب می‌شود. در مجلسی که حاج شیخ فضل‌الله حضور و نظارت داشته باشد، امکان ندارد که لایحه‌ای بر خلاف موازین شرع از تصویب بگذرد.» (ابوالحسنی، بی‌تا).

از کلام خود شیخ در ایام تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز چنین برمی‌آید که وی مسبب و عامل ورود علمای نجف و از جمله آخوند خراسانی به موضوع مشروطه بوده است: «ایها الناس، من... مدخلیت خود را در تأسیس این اساس [مجلس شورا] بیش از همه کس می‌دانم؛ زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم...» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۱/ ۲۴۵).

بنا به آنچه نقل شد، شیخ فضل‌الله نوری در آغاز نهضت مشروطه نه تنها از موافقان آن بود که به نوعی مسبب ورود علمای نجف در حمایت از مشروطه بود و یکی از مهمترین اقدامات شیخ فضل‌الله که با حمایت آخوند خراسانی صورت گرفت و نشان هم‌سویی و مشارکت این دو عالم بزرگ در پیش بردن جریان مشروطه مشروعه بود، پیشنهاد نظارت پنج نفر از مجتهدین بر مصوبات مجلس بود که در متمم قانون اساسی گنجانده شد (ابطحی، طهماسبی، ۱۳۹۳: ۴۶).

البته ناگفته نماند آنچه علما و خصوصاً شیخ فضل‌الله نوری در آغاز حرکت و نهضت ضد

استبداد به دنبال آن بودند، تأسیس عدالت‌خانه برای مقابله با استبداد و ظلم سلسله‌ی قاجار بود (نجفی، حقانی، ۱۳۹۵: ۱۶۴ و ۱۶۵) و بعد از آنکه مهاجرت صغری اتفاق افتاد و مردم در سفارت انگلیس تحصن کردند، واژه «مشروطه» بر سر زبان‌ها افتاد (کلانتری ۱۳۸۴: ۶۰۸)؛ البته یکی از دلایل اختلاف برداشت از این واژه، این بود که تعریف واحدی از آن ارائه نشد و هر کس به زعم خود، از آن برداشتی داشت.

سرآغاز اختلاف

پس از اتحاد مثال زدنی علما، خصوصاً علمای ثلاث نجف یعنی مرحوم مازندرانی، تهرانی و آخوند خراسانی و علمای ثلاث تهران، یعنی مرحوم بهبهانی، طباطبائی و شیخ فضل‌الله نوری در مقابله‌ی با استبداد و به تصویب رساندن نظام‌نامه‌ی اساسی و تشکیل مجلس ملی، بعد از تصویب متمم قانون اساسی شیخ فضل‌الله به همراه برخی علمای همفکر خود و مردم، پس از دیدن تندروری برخی نمایندگان مجلس در موضع‌گیری‌ها، کپی‌برداری از قوانین پارلمان‌های اروپایی، هتاک‌ی برخی نشریات به اسلام، حضور فعال انگلستان و شوری و دخالت در امور کشور ... در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن کرده و خواهان اسلامیت مجلس شدند.

تحصن در حرم عبد العظیم، سرآغاز اختلاف میان شیخ فضل‌الله و علمای طرفدار مشروطه بود. او در نطق خود در آغاز تحصن، مقصود خود از این تحصن را چنین بیان کرد: «ایها الناس، من به هیچ وجه منکر مجلس شواری ملی نیستیم؛ بلکه خود از کسانی بودم که برای به ثمر نشستن آن‌ها تلاش کرده‌ام، من صریحاً می‌گویم، همه بشنوید و به غایبین هم برسانید که من آن مجلس شواری ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند؛ به این معنی که مجلس باید اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن، شریعت محمد (ص) و بر خلاف مذهب جعفری قانون‌گذاری نکنند. پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم، اختلاف میان ما و لامذهب‌هاست که منکر اسلام و دشمن دین هستند. چه بابیه مزدکی چه طبعیه فرنگی مشرب...» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۲۴).

تحصن شیخ فضل‌الله و علمای مخالف مشروطه در حرم عبد العظیم سه ماه به طول انجامید و در نهایت، متحصنین طی بیانیه‌ای، دو سؤال اساسی را از مجلس شواری ملی پرسیدند که «اولاً

معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله مجلس تا کجاست و قوانین مقرر در مجلس می‌تواند مخالف شرعیه باشد یا خیر؟ ثانیاً: مراد از حریت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حریت دارند؟» (همان: ۲۶).

مجلس جواب این دو سؤال را این‌گونه داد که «معنی مشروطیت حفظ حقوق ملت و تحدید حدود سلطنت و تعیین تکالیف کارگزاران دولت است بر وجهی که مستلزم دفع استبداد و سلب اختیارات مستبدانه اولیاء دولت بشود و حدود این مجلس اصلاح امور دولتی و تنظیم مصالح مملکت و رفع ظلم و تعدی، نشر عدل و تصحیح دوایر وزارتخانه و ... است. پس دخالت در احکام شرعیه و حدود الهی که به هیچ‌وجه قابل تغییر یا تبدیل نیست از وظایف این مجلس خارج و مرجع احکام و امور شرعیه کسانی هستند که حضرت خاتم الأنبیاء و ائمه اطهار (ع) معین فرموده‌اند و ایشان علماء اعلام و عدول مجتهدین عظام هستند ... و مراد از حریت، حریت در حقوق مشروعه و آزادی در بیان مصالح عامه است ... نه حریت از باب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه که هر کس آنچه بخواهد بگوید و به موقع اجرا گذارد» (همان: ۲۶ و ۲۷).

با این جوابیه، سه ماه تحصن شیخ فضل‌الله و دیگر همراهان وی به پایان رسید؛ اما مواضع شیخ به همین جا ختم نشد و اندکی پس از تحصن، چنین ابراز داشت که مشروعیّت فقط از آن خداوند؛ امام معصوم و به موازات آن علما و روحانیون است؛ به همین دلیل هیچ یک از نمایندگان به واسطه‌ی رأی مردم، مشروعیّت ندارند. شیخ بحث وکالت مردم و نمایندگی مجلس جهت تصویب قوانین به اعتبار رأی مردم را نوعی بدعت می‌دانست که با اندیشه کامل بودن دین و جاودانگی قوانین الهی مطالبقت نداشت (بهرامیان، ۱۳۹۷: ۱۱۰ و ۱۱۱).

مخالفت شیخ فضل‌الله با مشروطه تا بدانجا ادامه یافت که بعد از به توپ بستن مجلس، رساله‌ای با عنوان «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» نوشت و مفصلاً دلایل خود بر مخالفت با مشروطه از جمله تطبیق قوانین مجلس با دو اصل مشثوم «مساوات و حریت نه شرع مقدس» را برشمرد و نسبت به خطر مشروطه به آحاد ملت و ایرانیان هشدار داد (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۸۲).

همچنین در رساله‌ی حرمت مشروطیت، پس از ذکر دلایل خود بر حرام بودن مشروطه، قانون مشروطه را منافی با اسلام دانسته و اعلام داشت: «ممکن نیست که مملکت اسلامی در تحت قانون، مشروطه‌گی بیابد، مگر به رفع ید از اسلام» (همان: ۱۶۷).

از طرف دیگر آخوند خراسانی در موضع دفاع از مشروطه چنان مستحکم بود که در پاسخ استفتائی از وی در خصوص تشکیک برخی در مورد اینکه مجلس شورای ملی بر اساس اجرای احکام شرع و صیانت مذهب تشیع و دفع خائنین و نشر عدل بین العباد هست یا خیر؟ نوشت: «چون بحمد الله اساس این محترم مجلس مقدس بر امور مذکور مبتنی است؛ لهذا بر هر مسلمی سعی و اهتمام در تشیید و استحکام این اساس قویم لازم و اقدام در موجبات اختلال آن، محاده و معانده با صاحب شریعت مطهره و خیانت به دولت قوی شوکت است» (آقا نجفی قوچانی، ۱۳۸۷: ۲۸ و ۲۹).

مواضع اختلاف و دلایل آن

چنانچه دیده شد، شیخ فضل الله و آخوند خراسانی در طلیعه‌ی حرکت ضد استبدادی مشروطه، هم‌نظر بوده و حتی با همکاری یکدیگر، اصل نظارت پنج مجتهد بر مصوبات مجلس را در متمم قانون اساسی، جای دادند؛ اما باید دید، دلیل بازگشت شیخ فضل الله از نظریه اول خود، مخالفت با مشروطه و حتی صدور حرمت مشروطیت چه بود و از طرفی دلیل حمایت و موافقت آخوند خراسانی به عنوان یک مرجع تقلید نیز چه بود؟ تفاوت دیدگاه شیخ فضل الله نوری و آخوند خراسانی را می‌توان در سه موضوع «مشروطه»، «قانون» و «آزادی» خلاصه و بررسی کرد.

مشروطه

در خصوص مشروطه و اختلاف نظر میان دو فقیه باید گفت استدلال‌های فقهی آخوند خراسانی بر وجوب مشروطه و شیخ فضل الله نوری بر حرمت مشروطه مربوط به مشروطه‌ای می‌شود که در ذهن هر دو فقیه، به عنوان یک موضوع جدید و مسئله مستحدثه شکل گرفته است؛ البته این نکته به این معنا نیست که مشروطه در نظر دو فقیه، یک لفظ مشترک لفظی بوده است؛ بلکه اشاره به این واقعیت دارد که برداشت دو فقیه از مشروطه متفاوت است و این تفاوت، بیانگر موضوع‌شناسی متفاوت آنان در مواجهه با یک مسئله مستحدثه است. با بررسی تلگراف‌های آخوند خراسانی در مجموع می‌توان هفت استدلال را از جانب وی، بر

مشروعیت و وجوب مشروطه، به دست آورد (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۱۰۶ - ۱۱۰):

۱- مشروطه از ضروریات اسلام است.

وی در این باره می‌نویسد: «وجوب اهتمام در تحدید استیلا و قصر تصرفات مذکور، به هر وجه ممکن و به هر عنوانی که مقدور باشد، از اظهر ضروریات اسلام و منکر اصل وجوبش در عداد منکر ضروریات محسوب است. فعال ما یشاء و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هم هر کس از احکام دین شمرد، لا اقل مبتدع خواهد بود» (همان: ۱۰۸).

ضروری بودن مشروطه از نظر آخوند به آن دلیل است که وی، مشروطه را تحدید استیلا و جلوگیری از فعال مایشاء بودن غیر معصوم می‌داند.

۲- ابتدای مشروطیت بر شریعت اسلام

افزون بر ادعای ضرورت، آخوند خراسانی پس از تأمل در مشروطیت، «مبانی و اصول صحیحه آن را از شرع و قدیم اسلام مأخوذ» می‌داند و در جایی دیگر چگونگی ابتدای مشروطیت بر شریعت اسلام را توضیح می‌دهد.

آخوند با اشاره به اینکه مذهب رسمی ایران، دین اسلام و طریقه حقه اثنا عشریه است، در استدلال خود بر مشروعیت مشروطه می‌نویسد: «پس حقیقتاً مشروطیت و آزادی ایران عبارت است از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه‌ی مستفاده از مذهب و بنیه بر اجرای احکام الهیه - عز اسمه - و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیات و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سدا ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف مأخوذه مالیه از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۴۸۵ و ۴۸۶).

دقت در این عبارت، استدلال‌های متعددی را بر وجوب مشروطه از نگاه آخوند آشکار می‌سازد. آخوند از آنجا که مشروطیت را محدودیت قدرت و استیلا و اساس آن را مبتنی بر مذهب و احکام الهی می‌داند، به اصول متعددی تمسک می‌جوید.

الف) اصل نخست، حفظ نوامیس شرعیه و ملیه است. این اصل به مثابه کبرای کلی است که با قرار گرفتن در کنار صغرای آن یعنی «مشروطیت مبتنی بر نوامیس شرعیه» استدلال فقهی آخوند را شکل می‌دهد. از نظر وی، مشروطیت، مبتنی بر احکام شرعی است و حفظ این احکام

لازم است؛ بنا بر این، اساس مشروطیت، واجب و لازم است.

ب) اصل دوم، منع منکرات اسلامی است. جلوگیری از آنچه اسلام منکر می‌داند، به موجب ادله نهی از منکر واجب است. این اصل را نیز می‌توان کبرای کلی برای قضیه «مشروطیت موجب جلوگیری از منکرات» در نظر گرفت و بدین ترتیب، مشروطیت، یکی از مصداق‌های مهم نهی از منکر است که همچون دیگر مصداق‌های آن واجب دانسته می‌شود.

ج) سومین اصلی که آخوند خراسانی در عبارتی که گذشت به آن استناد کرده، اصل یا قاعده حسن عدل است. این اصل و قاعده، که در اصول فقه در ذیل عنوان کلی حسن و قبح عقلی شناخته می‌شود، به این اشاره دارد که عدل، ذاتاً حَسَن بوده و از منظر عقل، همیشه ممدوح است. آخوند خراسانی در دفاع از مشروطیت به این قاعده تمسک می‌جوید و مشروطه را موجب گسترش عدالت می‌داند. بی تردید، عدالت در اینجا جنبه اجتماعی دارد و به مفهوم رعایت حقوق افراد است؛ بنا بر این، می‌توان استدلال را این‌گونه خلاصه کرد، که از آنجا که مشروطیت موجب رعایت حقوق افراد و به پا داشتن عدالت می‌شود و به پا داشتن عدالت نیز واجب است، پس مشروطیت واجب است.

د) «محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خودسرانه» یا به عبارتی «تقلیل ظلم» از دیگر اصول فقهی است که در عبارت آخوند به آن اشاره شده است. به موجب این اصل، تقلیل ظلم و تحدید آن واجب است و در نتیجه، هر آنچه موجب تقلیل ظلم و تحدید آن شود نیز به عنوان مقدمه‌ای بر این واجب، واجب تلقی می‌شود. مشروطیت از جمله عوامل مهمی است که موجب تقلیل ظلم و تحدید آن؛ بلکه به تعبیر آخوند «محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خودسرانه» می‌شود، در نتیجه به موجب این اصل، واجب خواهد بود.

ه) «حفظ بیضه اسلام» یا کیان اسلام، پنجمین اصلی است که آخوند به آن تمسک می‌جوید. بر اساس این اصل، حفظ بیضه اسلام امری واجب است. در تطبیق این اصل بر مشروطیت، می‌توان ذهنیت آخوند خراسانی را این‌گونه توضیح داد که مشروطیت به موجب تحدید قدرت و سلطه و جلوگیری از استیلائی حاکمان، حقوق اساسی مردم را که شریعت تأمین کرده، تحقق می‌بخشد و موجبات جلوگیری از انحراف‌ها و بدعت‌ها را در اسلام فراهم می‌سازد؛ از این رو، مشروطیت موجب حفظ کیان اسلام می‌شود.

از آنچه گذشت، مهمترین ادله وجوب و مشروعیت مشروطه از نگاه آخوند خراسانی آشکار شد. در تقریر همه این اصول، حکم عقل در تطبیق مشروطیت بر آنها، نقشی تعیین کننده در استدلال فقهی دارد که آخوند خراسانی با توجه به برداشت خود از مشروطیت، به چنین انطباقی دست می زند؛ از این رو، می توان گفت برداشت خاص وی از مشروطیت، موضوع شناسی خاصی در جهت انطباق اصول و ادله فقهی برای وی فراهم می سازد (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۱۱۱) که در نتیجه این فرآیند، فتوای معروف خود در حمایت از مشروطه را این گونه صادر می کند: «اقدام در این مطلب و مقصد [مشروطیت] مقدس و بذل جهد و اهتمام در این باب به منزله جهاد در رکاب نبوی است و مسامحه به منزله خذلان به آن حضرت است» (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۴۵۲)؛ و در جایی دیگر، مخالفت با اساس مشروطیت را به منزله محاربه با امام زمان (عج) دانسته (همان: ۴۵۳) و از این راه، ضرورت دفاع از مشروطه را به پیروان خود گوشزد کرده است.

در مقابل این برداشت فقهی در خصوص وجوب مشروطه از جانب آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری حداقل از اواسط مشروطه و بعد از تدوین متمم قانون اساسی، برداشت فقهی مقابل این وجوب را دارد و به همین جهت، رساله‌ی «حرمت مشروطه» را به نگارش در می آورد. رساله‌ی حرمت مشروطه از آن جهت که این سؤال را مطرح می کند که چرا شیخ فضل الله پس از مساعدت اولیه در تشکیل مشروطه، با آن مخالف شده، آیا این مخالفت مبنای شرعی دارد یا خیر؟ حائز اهمیت است؛ چه آنکه تمام این رساله در صدد اثبات این موضوع است که مخالفت وی با مشروطه، از یک مبنای فقهی برخوردار است. شیخ فضل الله، به دلایل مختلف اثبات می کند که مخالفت با مشروطه و لوازم آن، از وجهی شرعی برخوردار است و دقیقاً فتوی و حکم وی در مواجهه با مشروطه، به عنوان یک «مسئله مستحدثه»، حرمت است نه آنکه غرض دیگری در کار باشد: «اجابه للسؤال، به قدر وسعت ورقه و مساعدت وقت، محض زیادی بصیرت، دانستن عموم مسلمین، حکم و فتوی در این قضیه‌ی حادثه، به وجه اختصار اظهار می دارد.» (همان: ۱۵۳).

مطابق آنچه گفته خواهد شد، مخالفت شیخ فضل الله با مشروطه، بخشی به دلیل ارکان و مؤلفه‌های تشکیل دهنده‌ی آن، مانند تقنین و آزادی است و بخشی به دلیل مخالفت با اصل مشروطه. از جمله دلایل وی در مخالفت با اصل مشروطه با استفاده از متن رساله‌ی «حرمت مشروطه» و رساله‌ی «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» بدین شرح است:

۱- ماهیت غیراسلامی مشروطه

شیخ فضل‌الله با اشاره به اینکه «منشأ این فتنه، فرق جدید و طبیعی مشرب‌ها بودند که از همسایه‌ها اکتساب کردند و به صورت بسیار خوشی اظهار داشتند.» (همان: ۱۵۳)، در ابتدای بحث خود، منشأ و مبدأ مشروطیت را مادیون و طبیعی مشرب‌ها عنوان می‌کند و آن را دارای ماهیتی غیراسلامی می‌داند.

شیخ فضل‌الله در رساله‌ی «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» - که ظاهراً منسوب به اوست (همان: ۱۷۲ و ۱۷۳) - در عباراتی قابل تأمل، نقل قول و فهم یکی فرنگی (غربی) را در خصوص اینکه «مشروطه» محصول و آئین غرب است، چنین نقل می‌کند:

«والله خجلم از فهم یک شخص فرنگی با اینکه آنها مهمی جز تکمیل حس ظاهر و قوانی نکرویه [قوای شیطانی] ندارند و عقولشان مغطی [پوشیده‌شده] به اغطیه [پوشاک] کثیره کثیفه شده. یا لیت که این مطلب را یکی از این اشخاص می‌فهمید و دیگر مخالفت آن را محاده با امام زمان عجل‌الله فرجه نمی‌خواند و فهم آن شخص فرنگی این است که گفت مجلس پارلمنت و دارالشورای ملی که در نظر ما اروپائیان جوهره‌ای است گرانبها، تقریباً چهارصد سال است در این عالم ایجاد شده و ماها، آن جوهره را پسندیده، به سمع قبول اختیار کرده و آئین خود مقرر داشتیم و مفتخریم به آن و از برای شما مسلمانان آئین و طریقه‌ای است که صاحب آن را امام زمان می‌خوانید و موافقت آن را، موافقت با امام زمان و مخالفت آن را، مخالفت با آن جناب می‌شمارید و آن آئین شما مخالف تامه با آئین ما دارد؛ لذا ما را مسلمان نمی‌دانید. با اینکه مشروطه را اختیار کرده‌ایم و ابدأ اقرار به طریقه و آئین شما مسلمانان نکرده‌ایم و در این اوان شما مسلمانان اراده آن کرده‌اید که آئین ما را در مملکت خود مجری دارید؛ حال ما تعجب داریم که چگونه مخالفت آئین ما را مخالفت با امام زمان خود می‌شمارید و حال آنکه مخالفت آئین سابقه‌ی شماها، مخالفت با امام زمان شماست، نه مخالفت مشروطه که آئین ماهاست» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۹۰).

این عبارت گرچه تناقض میان طرفداری از مشروطه و مخالفت با آن، که مخالفت با امام زمان از جانب آخوند برشمرده شده بود را مطرح می‌کند؛ لکن نشان دهنده نگاه و فهم شیخ فضل‌الله از موضوع مشروطه است که او مشروطه را محصول غرب و فرنگی‌مآبان دانسته و آن را

از این جهت، موافق با شرع نمی‌داند.

همچنین شیخ در عباراتی دیگر، یکی دیگر از دلایل غیراسلامی بودن مشروطه را طرفداری یهودی، مسیحی و دیگر فرق ضاله از آن می‌داند:

«اگر این اساس به جهت تقویت اسلام بود، چرا تمام اشخاص لابلالی در دین و فرق ضاله، از بهایی و ازلی و کلیه اشخاص فاسد العقیده و دنیاخواهان جاهل و یهودی و نصاری و مجوسی و بت پرست‌های هندی و تمام ممالک کفر و کلیه فرق عالم، مگر خواص از مؤمنین، طالب قوت آن بودند و تقویت آن می‌کردند و محبوب القلوب تمام فرق ضاله و مضله از طبعیین و غیرهم بود (همان: ۱۸۰)».

۲- عدم امکان تطبیق مشروطه با قواعد الهیه

شیخ فضل‌الله پس از توضیح روند ورود خود به مشروطه و مسامحه با آنچه خلاف شرع، از انتخاب و کلاء گرفته تا اعتماد بر رأی اکثریت تشخیص داده بود، از تلاش خود برای تطبیق قانون اساسی با شرع می‌گوید و در نهایت دلیل خود بر تحسن در حرم حضرت عبد العظیم را چنین شرح می‌دهد: «فرقه‌ای که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه به دست آنها بود، مساعدت نمی‌کردند؛ بلکه صریحاً و علناً می‌گفتند که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد الهیه و اسلامیه و با این تصحیحات و تطبیقات، دول خارجه ما را به عنوان مشروطه نخواهند شناخت» (همان: ۱۵۴).

در حقیقت شیخ فضل‌الله به استناد آنچه خود مشروطه‌خواهان غرب‌گرا، در جریان شکل‌گیری مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی به زبان آوردند، منطبق شدن مشروطه با قواعد شرعی را غیرممکن می‌داند و بر همین اساس، مخالفت با آن را بر خود واجب شرعی، تشخیص می‌دهد.

۳- سلسله اعمال خلاف شرع مشروطه‌خواهان

شیخ فضل‌الله پس از توضیح چگونگی تحریف اصل نظارت فقها بر مصوبات مجلس به اغواء جمعی از امثال خوارج، سلسله اقدامات خلاف شرع مشروطه‌خواهان را این‌گونه نام می‌برد: «کردند آنچه کردند از قبیح و منکرات و توهین به اسلام و دگرگون کردن احکام و دلیل کردن علماء ربانی و هتک ناموس شریعت و دین و امر به منکر و نهی از اجرای معروف و استوار کردن بنیان باطل و رواج دادن هر گمراه جاهل و بی‌احترامی به قرآن و ایجاد وسوسه و تردید در ذهن عوام

برای اقامه شعائر الهی و نیز ریختن خون‌ها و اعمال آرا ... [به این] اکتفاء نکردند؛ بلکه به سلطان اسلام یورش بردند و او را از هر طرف احاطه کردند و نسبت به وی اسائه ادب کردند» (همان: ۱۵۷).

از این عبارت شیخ مجموعه اعمال خلاف شرع مشروطه‌خواهان که موجب مخالفت وی با اصل مشروطه شده به دست می‌آید، این موارد عبارت است از:

الف) توهین به اسلام و عمل به قبایح و منکرات: شیخ فضل‌الله در رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل، به اقدامات مشروطه‌خواهان در توهین به اسلام چنین می‌پردازد:

«کدام جریده نوشته شد که مشتمل بر طعن به اسلام و اسلامیان نبود؟ کدام اداره بود که جریده‌اش خالی از کفر بود؟ ... آه از نفهمی مردم! ای عزیز اگر اعطاء حریت نشده بود، آن خبیث در محضر عمومی این همه افکار [انکار] ضروری نمی‌کرد و از جمله آنکه نمی‌گفت: مردم حق خود را بگیرید، در قیامت کسی پول، سکه نمی‌زند، آخوندها از خودشان [در آوردند] که قسم بخور، برو پی کارت؛ و آن مرتد نمی‌نوشت که اصول دین دو است: توحید، یعنی اتحاد و اتفاق؛ و عدل، یعنی مساوات و ... نمی‌گفتند که آن دارالفسق، بل الکفر، چون مکه معظمه محترم است، و آن دیگری تعظیم به طرف آن دارالفسق نمی‌کرد و آن خبیث دیگر در ملاء نمی‌گفت که واجب است، هر روز به زیارت آن بروند و آن ملحد نمی‌گفت که قانون مثل قرآن محترم است و آن بی‌دین در جریده نمی‌نوشت که باید عمل به قرآن کنیم و امروز این قانون، قرآن ماست و مجلس کعبه و باید در حال احتضار پا را به سوی آن بکشند» (همان: ۱۷۹).

ب) دگرگون کردن احکام و ذلیل کردن علماء ربانی و هتک ناموس شریعت و دین آنچه مشروطه‌خواهان غرب‌گرا در خصوص اصل «مساوات» و «قانون» معتقد بودند و به تعبیر شیخ فضل‌الله آن را بالاتر از قانون اسلام می‌دانستند، یک وجه مهمی از دگرگون کردن احکام اسلام از نگاه وی بود. چه آنکه از نظر او «لازمه مساوات در حقوق، از جمله آن است که فرق ضاله و مضله و طایفه امامیه نهج [روش] واحد، محترم باشند و حال آنکه، حکم ضال یعنی مرتد، به قانون الهی آن است که قتلشان واجب است و زناشان بائن است و مالشان منتقل می‌شود به مسلمین از وراثشان ...؛ پس اگر مقصود، اجراء قانون الهی بود، مساوات بین کفار و مسلمین نمی‌طلبیدند و این همه اختلافات که در قانون الهی نسبت به اصناف مخلوق دارد، در مقام رفع

آن بر نمی‌آمدند و مساوات را قانون مملکتی خود، نمی‌خواندند» (همان: ۱۷۸).

ج) امر به منکر و نهی از اجرای معروف و استوار کردن بنیان باطل

بنا به عباراتی که از شیخ فضل‌الله در رساله تنبیه الغافل در خصوص اعمال خلاف مشروطه‌خواهان غرب‌گرا نقل شد، می‌توان گفت که همه‌ی آن اعمال، مصداق امر به منکر و نهی از اجرای معروف بود و اساساً از نگاه شیخ فضل‌الله استوار کردن بنیاد مشروطه، استوار کردن بنیان باطل بود که مطابق آنچه در دلیل اول ذکر شد، به این دلیل که شیخ فضل‌الله ماهیت مشروطه را غیر اسلامی می‌دانست، استوار کردن چنین دستگاهی را نیز، استوار کردن بنیان باطل قلمداد می‌کرد.

د) بی‌احترامی به قرآن و ایجاد وسوسه و تردید در ذهن عوام برای اقامه شعائر الهی

شیخ فضل‌الله غیر از آنچه در بند «ب» از بی‌احترامی مشروطه‌خواهان غرب‌گرا به قرآن، از قول وی نقل شد، به موارد دیگری از توهین آنها به قرآن و تردید در شعائر دینی این چنین اشاره می‌کند: «اگر حریت نبود، آن خبیث نمی‌نوشت که قانون قرآن، امروز ما را کافی نیست، باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره‌ی امروزه‌ی ما را کافی باشد. اگر حریت نبود، این همه منکرات در معابر شایع نمی‌شد... آیا حالا هم معلوم نشده که این عده قلیل به تدلیس و تلبیس، می‌خواستند که قانون و دین اسلام را تغییر بدهند، چنانکه آن سامری دین موسی (ع) را از میان برد؟» (همان: ۱۸۰).

همچنین در رساله حرمت مشروطیت درباره نظر سوء مشروطه‌خواهان غرب‌گرا در خصوص حجاب زنان به عنوان یکی از مهمترین شعائر دین مبین اسلام می‌نویسد:

«آنچه این دو سال ناطقین ما به دهن عامه مردم می‌دادند که باید پی دنیا رفت و تحصیل ثروت کرد و حظوظ برد. شخصی از این شیاطین وقتی در خلوت به عنوان دل سوزی به اهل مملکت می‌گفت که اصلاح فقر این مملکت به دو چیز است: اول کم کردن خرج، ثانی زیاد کردن دخل و از برای اول، بهتر چیزی که کلیه خرج را تضعیف می‌کند، رفع حجاب است از زن‌ها که آن وقت عوض بیرون و اندرون، یک دست [لباس] خانه، کافی است او را» (همان: ۱۶۵).

ه) اسائه ادب به سلطان اسلام

شاید یکی از مهمترین مسائلی که اختلاف دیدگاه شیخ فضل‌الله با آخوند خراسانی را در

مسئله مشروطه به نمایش می‌گذارد، اختلاف نظر آنان در موضوع «سلطان اسلام» باشد. در نگاه شیخ فضل‌الله، مرکز نبوت و سلطنت در انبیاء سلف مختلف بوده، گاهی مجتمع و گاهی متفرق، لکن در وجود نبی مکرم اسلام، این دو امر مجتمع شد تا آنکه «بعد از عروض عوارض و حدوث سوانح، مرکز این دو امر؛ یعنی تحمل احکام دینیه و اعمال قدرت و شوکت و دعای امنیت در دو محل واقع شد و فی الحقیقه این دو هر یک مکمل و متمم دیگری هستند؛ یعنی بنای اسلامی بر این دو امر است، نیابت در امور نبوتی و سلطنت و بدون این دو احکام اسلامی معطل خواهند بود» (همان: ۱۶۳ و ۱۶۴).

در نظر شیخ فضل‌الله بخش نیابت در امور نبوتی و آنچه مربوط به شرع است، به عهده فقها و مجتهدین است و آنچه مربوط به قوه اجرائیه احکام اسلام است، به عهده سلطنت؛ از این رو، سلطان - خواه جور باشد یا غیر آن - در نگاه شیخ فضل‌الله حلاله‌ای از تقدس یافته و فقیهی چون او که در شجاعت و صراحت، گوی سبقت را از تمام هم‌عصران خود برده، در توصیف محمدعلی شاه - شاه مستبد قاجار - عباراتی این چنین عجیب را به کار می‌برد:

«[مشروطه‌طلبان به آنچه گفتیم]، اکتفا نکردند؛ بلکه به سلطان اسلام، یورش بردند و او را از هر طرف احاطه کردند و نسبت به وی اسائهی ادب کردند به آنچه که شایسته نیست ذکر آن. سلطان اسلام [محمدعلی شاه] نیز در همه این تهاجمات ساکت و محتسب بود تا بدان حد که عقلاء کشورها و بیشتر مردم از صبر و تحمل او شگفت‌زده بودند. تا آنکه کار به نهایت درجه رسید و مشروطه‌خواهان آشکارا از راه هدایت روی برتافتند، پس در این حال فرمان خدا بر هلاک ایشان تعلق گرفت و خداوند حيله ایشان را نابود کرد و سلطان عادل در حق آنان، کاری کرد که درباره‌ی اصحاب فیل انجام شد» (همان: ۱۵۷).

این عبارات به واقع از فقیهی مانند شیخ فضل‌الله که در حریت و آزادی، سرآمد علمای زمان خود بود تا بدان حد که حاضر نشد برای نجات جان خود، حتی پرچم سفارت هلند را بر در خانه خود نصب کند (نجفی، حقانی، ۱۳۹۵: ۲۱۰ و ۲۱۱)، بسیار عجیب و تأمل برانگیز است و نشان از اعتقاد وی به تقدس سلطان اسلام از نگاه وی دارد.

به کار گرفتن عبارت «هو فی کل ذلک صابر محتسب و لقد تعجب من صبره و تحمله» که برگرفته از زیارت ناحیه مقدسه - منسوب به امام زمان (عج) - در وصف امام حسین (ع) است

(مجلسی دوم، ۱۴۱۰: ۲۴۰/۹۸) و همچنین عبارت «جعل کیدهم فی تضلیل و فعل بهم السلطان العادل بما فعل بأصحاب الفیل» که برگرفته از سوره مبارکه فیل در قرآن و اشاره به ماجرای هلاکت سپاه فیل سوار ابرهه توسط پرندگان ابابیل به امر خداوند تبارک و تعالی است (قرآن کریم، سوره فیل) و همچنین عبارت «سلطان عادل» در مورد سلطان مستبد و غیرعادلی چون محمدعلی شاه، تنها در یک چارچوب فکری قابل پذیرش و هضم است و آن، همان دیدگاهی است که شیخ فضل‌الله نوری، سلطان اسلام را، من جانب‌الله دانسته و او را بازوی اجرای احکام اسلام می‌داند که بدون آن، «احکام اسلامی، معطل خواهد بود» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۶۴).

قانون

مفهوم قانون در اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، ارتباطی تنگاتنگ با مشروطیت پیدا می‌کند. از آنجا که رکن اساسی مشروطیت، قانون است، این مفهوم به عنوان یکی از مفاهیم نوپیدا در فقه سیاسی این دوران، مورد توجه آخوند قرار می‌گیرد. در مقابل شیخ فضل‌الله ارتباطی تنگاتنگ میان قانون موضوعه و مفهوم بدعت برقرار می‌کند. وی بدعت بودن قانون موضوعه را با توجه به دو نکته اساسی توضیح می‌دهد: اول اینکه پذیرش قانون، الزام و التزام به چیزی خارج از چارچوب شریعت را در پی دارد و این بدعت است (همان: ۱۵۸). دوم اینکه قانون‌گذاری بشری، مخالف ایده «خاتمیت، جامعیت و کمال دین» است؛ چرا که «اسلام بدون اقرار به نبوت محقق نیست و اقرار به نبوت به غیر دلیل عقلی متصور نیست و دلیل عقلی بر نبوت سوای احتیاج ما به چنین قانونی و جهل و عجز ما از تعیین آن نیست» (همان: ۱۷۵).

شیخ فضل‌الله نوری بر این اساس، قانون‌گذاری بشری را با خاتمیت، جامعیت و کمال اسلام مغایر دانسته، نتیجه می‌گیرد: «جعل قانون کلاً ام بعضاً منافات با اسلام دارد و این کار پیغمبری است» (همان: ۱۷۶).

وی با چنین برداشتی از قانون و ارتباطش با شریعت، در جای دیگر نیز، یکی از دلایل حرمت مشروطه را ناظر به قانون اساسی آن دانسته، می‌نویسد: «اصل این ترتیب و قانون اساسی و اعتبار به اکثریت آرا اگرچه در امور مباحه بالاصل هم باشد، چون بر وجه قانون، التزام شده و می‌شود، حرام تشریعی و بدعت در دین است. و کل بدعه ضلاله. مباح را هم اگر التزام به آن کنند و لازم

بدانند و بر مخالفت آن، جزا مرتب کنند، حرام است» (همان: ۱۵۸).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شیخ فضل‌الله نوری حتی وضع کردن قانون در حوزه مباحات شرعی را نیز جایز نمی‌داند و مفهوم بدعت را بر چنین قانونی منطبق می‌سازد. اما دیدگاه آخوند خراسانی درباره قانون و نسبت آن با شریعت، متفاوت از شیخ فضل‌الله نوری است. در اندیشه وی، قانون، اساس مشروطیت است؛ چرا که تحدید قدرت، جوهره مشروطیت است. به دیگر سخن، تحدید قدرت جز با تدوین و اجرای قانون میسر نیست؛ از این رو، ضرورت قانون از ضرورت تحدید قدرت در دوران غیبت سرچشمه گرفته است. به گفته وی: «اکنون که صاحب شریعت [امام زمان (عج)] ناپیداست و اجرای شریعت نمی‌شود و خواه ناخواه حاکمان جور چیره شده‌اند، باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشان، قانونی در این میان باشد» (کسروی، ۱۳۴۶: ۲۸۶).

از نظر آخوند خراسانی، وضع کردن قانون به مفهوم ترتیباتی که اسباب تحدید قدرت را فراهم می‌آورد، نه تنها جایز است؛ بلکه از تکالیف مسلمانان به شمار می‌آید. آخوند در پاسخ به این پرسش که «یا مسلمین را جایز است بر این امور [امورات سیاسی و مملکتی] مداخله کرده، عقلای مملکت و علمای ملت این امورات وارده بر نحو بی‌ترتیب را حدی معین کنند و دولت را مجبور کنند که در تمامی امورات، قاعده گذاشته، آن قاعده برای تخلف و به مساوات در حق همه اجرا کنند یا نه؟ و این عمل که از قبیل سعی در تقلیل ظلم و سد باب وسعت دائره تعدی است، آیا حکم جواز دارد یا اینکه وجوبی نیز دارد؟» می‌نویسد:

«معلوم است اهتمام در تقلیل ظلم و سد ابواب تعدیات مستبدانه و نا امنیتهای طرق و شوارع و ترتیبات صحیحه، در آسایش عموم مسلمین و آبادانی مملکت و تهیه و استعداد قطع طمع اعداء و غیرذلک من المصالح العامه، از اهم تکالیف عامه مسلمین است و إن شاء الله تعالی مدد غیبی تأیید خواهند فرمود» (کدیور، ۱۳۸۵: ۱۶۵).

همچنین آخوند در پاسخ به تلگرافی از مجلس ملی که پس از تحصن مشروعه‌خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم با این مضمون که تلاش علماء تهران، برای متقاعد کردن مخالفین مشروطه، اثر نکرده و ضعف اساس مجلس، تجری مخالفین به سفک دماء مسلمین و نفوذ اجانب را فراهم خواهد کرد، می‌نویسد:

«بحمد الله مجلس متکفل به انتظام امور مسلمین و اعلاء کلمه حقه اسلامیه و قطع ایادی خارجه و موجب تقویت دولت و ملت و اجرای احکام شرعیه و حدود و امر به معروف و نهی از منکر و عدم تعدی از حدود الهیه و رفع ظلم که سال‌ها آرزو و تمنی داشتیم برپا شد ... در هر صورت بر عموم مسلمین، اهتمام در امر چنین مجلس محترم واجب و اعراض از وسوس و شبهات واهیه مغرضین و مخالفین لازم و مهما امکن قاطبه اهل اسلام از دفع مخالف که جز اغراض شخصیه و اماره فتنه مقصودی ندارند، غفلت نکنند» (آقاجفی قوچانی، ۱۳۸۷: ۲۵ و ۲۶).

چنانچه ملاحظه می‌شود، بر خلاف شیخ فضل‌الله نوری که قانون‌گذاری را بدعت به شمار می‌آورد، آخوند خراسانی قانون‌گذاری و اساس مجلس شورا را نه تنها مباح که واجب می‌داند. تحلیل این اختلاف دیدگاه به موضوع‌شناسی متفاوت هر دو فقیه در فرآیند اجتهاد باز می‌شود. علمای مخالف مشروطه، قانون را مصداق بدعت و در نتیجه حرام می‌دانستند، در حالی که آخوند خراسانی و دیگر علمای موافق مشروطه، آن را یکی از مسائل مستحدثه در نظر گرفته، تلاش می‌کردند در دستگاه اجتهاد، حکم شرعی‌اش را استنباط کنند. آنها اساساً قانون را در عرصه مصالح عمومی جامعه قرار می‌دادند و از موضوع‌های عرفی مطابق با نیازهای عصر مشروطه تلقی می‌کردند (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

شاهد بر این ادعا، پاسخ آخوند به سؤال اهالی همدان درباره اساس مشروطیت است که می‌نویسد: «امروز عقلای عالم متفقند که مقتضیات این قرن مغایر با مقتضیات قرون سابقه است. هر دولت و ملتی که در امور عرفیه و موضوعات خارجیه از قبیل تسطیح طرق و شوارع و تجهیز عساکر بریه و بحریه به طرز جدید و آلات جدید و تأسیس کارخانجات که سبب ثروت ملیه است، به وضع حالیه نکند و علوم و صنایع را رواج ندهند، به حالت استقلال و حفظ جلالت افراد مستقر نخواهند بود و بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد، پس تأسیس این امور محترمه حفظ بیضه اسلامی است و در معنا این اعمال یک نحو جهاد دفاعی است که بر عامه مسلمین واجب و لازم است؛ بلکه در شرعیات اهم از این نیست» (آقاجفی قوچانی، ۱۳۸۷: ۵۰).

ملاحظه می‌شود که آخوند خراسانی، ترتیبات قانونی را از طرفی در حوزه امور عرفیه و از طرف دیگر به منزله جهاد دفاعی می‌داند؛ از این رو، می‌توان باز چنین نتیجه گرفت، که

موضوع‌شناسی متفاوت آخوند و توجه ویژه وی به عنصر مکان و زمان در استنباط حکم شرعی، استنباط شرعی او را حمایت از مشروطه برای تحدید ظلم و استبداد و در ذیل آن، تدوین قانون به عنوان ابزاری برای مقابله با اساس استبداد، قرار می‌دهد.

البته نباید فراموش کرد که آخوند خراسانی و دیگر علمای طرفدار مشروطه از ابتدا، نحوه قانون‌گذاری را در محدوده شرع و عدم مغایرت با احکام شریعت تعریف می‌کردند و تا پایان حمایت خود از مشروطه بر آن تأکید داشتند.

آخوند خراسانی در پاسخ به تلگرافی از مجلس ملی در خصوص تحصن مخالفان مشروطه در حرم عبدالعظیم می‌نویسد: «گمان نمی‌رفت احدی از مسلمین و متدینین معارض و مخاصم شود، خصوصاً بعد از تطبیق نظامنامه بر قوانین شرعیه و ختم فصل ابدی بر این امر که مجال هیچ تشمت و جای سخن بی‌غرضانه باقی نمانده است» (همان: ۲۵).

چنانچه ملاحظه می‌شود، اشاره آخوند به گنجاندن اصل نظارت پنج فقیه بر مصوبات مجلس است که به پیشنهاد شیخ فضل‌الله و حمایت آخوند خراسانی در تدوین متمم قانون اساسی صورت گرفت و نشان از اطمینان آخوند بر درستی راه پیموده و تعجب از مخالفت مخالفان با وجود چنین اصلی، دارد.

در هر حال، نسبت قانون و شریعت به مثابه یکی از مسائل مستحدثه در فقه سیاسی عصر مشروطه، در اندیشه فقهی - سیاسی آخوند خراسانی آشکار می‌شود. وی اولاً قانون موضوعه را در قلمرو امور عرفی و سیاسی و به تعبیر دیگر در قلمرو مصالح عمومی جامعه قرار می‌دهد و ثانیاً بر ضرورت انطباق این قوانین با موازین شرعی تأکید می‌کند (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

نکته قابل ذکر در جمع‌بندی این بحث اینکه آخوند خراسانی در عمل به وظیفه خود و برای جلوگیری از عدم انطباق قوانین مصوب مجلس شورای ملی با موازین شرعی، به همراه مرحوم مازندرانی، فهرستی از مجتهدین واجد شرایط را در نامه‌ای به مجلس و در عمل به اصل دوم متمم قانون اساسی بیست نفر از مجتهدین عدول آشنا به مقتضیات زمان را به مجلس شورای ملی معرفی می‌کند.

آزادی

«آزادی» از دیگر مفاهیم مورد اختلاف شیخ فضل‌الله نوری و مرحوم آخوند خراسانی در جریان مشروطه بود. شیخ فضل‌الله با این برداشت که حریت مورد نظر مشروطه‌خواهان، به مفهوم رهایی از بندگی خداوند است و در نتیجه، با اسلام و شریعت ناسازگار است، به مخالفت با آنچه مشروطه‌خواهان به عنوان آزادی مطرح می‌کردند، پرداخت. به عنوان نمونه شیخ فضل‌الله نوری در این باره می‌نویسد: «ای برادر عزیز، اگر مقصودشان اجرای قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلامی بود، چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند؟ که هر یک از این دو اصل مودی، خراب کننده رکن قدیم قانون الهی است؛ زیرا قوام اسلام به عبودیت است نه آزادی و بنای احکام به تفریق و جمع مختلفات است نه به مساوات» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ۱۷۷). در این جمله‌ها، آزادی معادل حریت به مفهوم رهایی از بندگی خداوند در نظر گرفته شده که در تضاد با بندگی خداوند که مهمترین رکن اسلام است، می‌باشد. به عبارت دیگر، اعتقاد به آزادی، به مفهوم انکار عبودیت و بندگی خداوند در نظر گرفته شده است.

البته چنین تبیینی از مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی شیخ فضل‌الله نوری و همفکرانش، چه بسا تحت تأثیر واقعیت‌هایی بود که در جریان مشروطه و تحولات آن نمودار شده بود. به عبارت دیگر، شیخ فضل‌الله آنچه در عمل مشروطه‌خواهان به عینه می‌دید، آزادی به مفهوم رهایی از بندگی خداوند بود.

آخوند خراسانی در چنین زمینه مفهومی، مفهوم آزادی را به عنوان یکی از مسائل مستحدثه در فقه سیاسی خود طرح کرد. در اندیشه وی، آزادی به مفهوم حریت بود؛ اما نه حریت به مفهوم رهایی از بندگی خدا؛ بلکه رهایی از بندگی حاکم. در لایحه آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی آمده: «آزادی هر ملت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی بر آن است، عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکیمات خودسرانه سلطنت و بی مانعی در احقاق حقوق مشروع ملیه و رقیت مقابله آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هر چیز بودن در مقابل ارادات دولت است» (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲/۲۹۵).

آزادی به این مفهوم - رهایی و انقیاد از دولت و نبودن مانع در جهت احقاق حقوق مشروع ملت - اساس مشروطیت تلقی می‌شد، به گونه‌ای که بدون آن، مشروطیت تحقق پذیر نبود؛ از

این رو، چنان‌که مشروطیت وجهی سیاسی داشت، آزادی نیز از وجهی سیاسی برخوردار می‌شد و بدین ترتیب، آزادی سیاسی نخستین بار در ادبیات فقهی این دوران مطرح شد. افزون بر این، در اندیشه آخوند خراسانی، آزادی با این مفهوم، از مصداق‌های حقوق طبیعی به شمار آمد. بر اساس چنین اعتقادی، آخوند خراسانی، میرزا خلیل تهرانی و عبدالله مازندرانی، به نمایندگی از ملت ایران خطاب به دولت‌ها، پارلمان و دیوان لاهه شکایت نامه‌ای تنظیم کردند و در صدر آن نوشتند: «دول متمدنه دانسته‌اند که سال‌های دراز در خصوص استرداد حریت طبیعی و خدادای ملت ایران از دولت مستبده خود، کشاکش‌ها بود تا در آخر سلطنت مظفرالدین شاه، ملت حقوق طبیعی خود را استنقاذ کرد و دولت ایران اساساً از استبداد، به مشروطیت تحول یافت» (آقاجفی قوچانی، ۱۳۸۷: ۵۴).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، از نظر آخوند خراسانی، آزادی و حریت از استبداد دولت، مصداق مهم حقوق طبیعی به شمار می‌آید، حقوقی که خداوند به طور طبیعی به انسان عطا کرده است. آخوند در جایی دیگر به صراحت در این باره خطاب به ملت ایران می‌نویسد: «همه بدانند که حفظ اساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان، به این حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهبه الهیه عز اسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکمت دل‌بخوانانه کارگزاران امور و اولیای درباری است، نه خروج از رقبه عبودیت الهیه عز اسمه و القای قیود شرعیه، پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده، مغالطه و تمویهات مغرضین و تجریات ارباب فسوق و عصیان را مسدود [کنند]» (همان).

در این عبارت، از سویی حریت؛ امری «موهوبه الهیه» معرفی می‌شود و از سوی دیگر، حقیقت آن، آزادی از اسارت و ظلم کارگزاران و اولیای دربار. همچنین تأکید می‌شود که آزادی به این معنا، خروج از بندگی خداوند و کنار نهادن احکام شرعی نیست و چنین برابر نهادنی، نوعی مغالطه است (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۱۳۷ و ۱۳۸).

بنابر آنچه گفته شد، دو موضوع‌شناسی متفاوت از مفهوم آزادی، باعث شد تا شیخ فضل‌الله با نظر به آنچه در واقع امر در عمل مشروطه‌خواهان غرب‌گرا، می‌دید، آزادی را رهایی از عبودیت و بندگی خداوند، تفسیر کرده و حکم به حرمت آن به عنوان یکی از ارکان مشروطه دهد، از طرف

دیگر آخوند خراسانی نیز با برشمردن آزادی به عنوان حق طبیعی که خداوند به آحاد بشر عطا کرده، آن را به عنوان آزادی از اسارت و ظلم اولیای دربار تفسیر کرده و بر این اساس، به دست آوردن آن را به عنوان یکی از دستاوردهای مشروطه، موهبتی الهی بداند.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه ذکر شد، بارها شیخ فضل الله و آخوند از عبارت فتوی و حکم در مسئله مشروطه استفاده کرده‌اند که اختلاف در فتوا و حکم آنان نشان از موضوع‌شناسی متفاوت در اصل خود مشروطه و مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن؛ یعنی قانون و آزادی داشته است و هر یک بر اساس مبانی فقهی خود، با این مسئله‌ی مستحدثه مواجه شده، یکی فتوا به حرمت و دیگری فتوا به وجوب آن داده و به هیچ وجه اغراض شخصی یا مسائل سیاسی در آن دخیل نبوده؛ بلکه هر دو فقیه از سر دلسوزی و عرق دینی‌ای که داشتند، به این موضوع پرداختند.

در نتیجه‌گیری از این بحث باید گفت که آنچه به عنوان اختلاف میان شیخ فضل الله نوری به عنوان سردمدار علمای مخالف مشروطه و آخوند خراسانی به عنوان سردمدار علمای موافق مشروطه وجود دارد، ناشی از تفاوت مواجهه آنان با موضوعات مستحدثه‌ی «مشروطه»، «قانون» و «آزادی» است، به عبارت دیگر، تفاوت آنها در حکم در مورد این سه موضوع، به تفاوت آنها در موضوع‌شناسی در خصوص سه مسئله مستحدثه برمی‌گردد که هر یک بر اساس مکتب فقهی - اصولی خود و نوع برداشتی که از موضوعات دارند، نظر و فتوای خود را ارائه می‌کنند؛ البته نباید از توجه به عنصر زمان و مکان در استنباط احکام شرع نیز غافل بود.

شاهد بر این مدعا، این است که، بارها شیخ فضل الله و آخوند خراسانی از عبارت «فتوی و حکم» در مورد مسئله مشروطه استفاده کرده‌اند، که با توجه به آنچه در تعریف فتوا ذکر شده که «فتوا عبارت است از اخبار و اعلام حکم خداوند که توسط استنباط به دست می‌آید» (ولایی، ۱۳۸۷: ۲۳۰) و با توجه به متون به جا مانده از شیخ فضل الله و آخوند خراسانی که در آن از تعبیر فتوا یا حکم استفاده کرده‌اند، مشخص می‌شود که فتوای دو فقیه و استنباط شرعی آنان در مواجهه با مسئله‌ی مستحدثه‌ی مشروطه، قانون و آزادی، حرمت یا وجوب آن بوده است؛ چرا که یکی از موارد صدور فتوا، جایی است که مجتهد، با یک مسئله مستحدثه روبرو می‌شود:

«فتوا یا برای بیان حکم موضوعات و مسائل شرعی است یا برای بیان نفس موضوع، مثل مواردی که موضوع از موضوعات مستنبط (مخترعات شرعی) باشد» (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۶۰۰).

یکی از شواهد این مدعا در خصوص شیخ فضل‌الله عبارتی است که وی در آغاز رساله «حرمت مشروطه» به کار می‌برد و به صراحت سخن از فتوی و حکم خود در موضوع مشروطه می‌گوید: «اجابه‌للسؤال، به قدر وسعت ورقه و مساعدت وقت، محض زیادی بصیرت، دانستن عموم مسلمین، حکم و فتوی در این قضیه‌ی حادثه، به وجه اختصار اظهار می‌دارد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۳).

وی در ادامه‌ی این رساله با برشمردن سه مرحله در خصوص نهضت مشروطه؛ یعنی مرحله تقریر و عنوان، مرحله تحریر و اعلام و مرحله عمل و امتحان» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۷ و ۱۵۸)، ادامه رساله را برای اشاره اجمالی به مدرک فتوی و حکم خود در خصوص مرحله دوم مشروطه یعنی مکتوبات و اعلامیه‌ها اعلام می‌کند و می‌نویسد: «فقط در این ورقه، برای اشاره اجمالی، به مدرک فتوی و حکم، تعرض به مفاسد مرحله دوم، که مکتوبات و اعلانات است، می‌شود» (همان: ۱۵۹ - ۱۵۷).

این موضوع نشان می‌دهد که شیخ فضل‌الله برای اقناع افکار عمومی و همچنین نشان دادن مبنای خود در فتوا و حکم حرمت بر مشروطیت، از مدرک فتوی و حکم خود به تفصیل سخن می‌گوید، گرچه این امر در میان فقهای هم‌عصر او، کاری مرسوم نبوده است.

همچنین وی در پاسخ به دلیل مخالفتش با مشروطه در دادگاهی که به صدور رأی اعدام او منتج شد، اظهار داشته: «من مجتهد هستم، بر طبق الهامات قوه اجتهاد، شم فقاہت، راهی را که مطابق شرع تشخیص می‌دادم، پیروی می‌کردم» (ملک‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۶۹).

شاهد بر مدعای مذکور در خصوص آخوند خراسانی نیز این است که وی در طول مشروطه، حمایت‌های خود از مشروطه یا مخالفت با محمدعلی شاه را به سبک صدور حکم و فتوای مرسوم آن عصر، صادر کرده و حتی در شباهت‌دهی فتوای خود در لزوم دفع محمدعلی شاه، از ادبیاتی شبیه ادبیات میرزای شیرازی در تحریم تنباکو استفاده می‌کند (آقاجنقی قوچانی، ۱۳۸۷: ۴۹).

علاوه بر این‌ها، پاسخ وی به جمعی از شاگردانش که از اعطای سهم امام به یکی از شاگردان او که از آخوند جدا شده و به خیل شاگردان سید محمد کاظم طباطبائی - به عنوان مخالف مشروطه - پیوسته بود، دلیل دیگری بر این مدعا است: «اختلاف من با فقهای مخالف مشروطیت مانند اختلاف دو فقیه در یک حکم شرعی است» (کفائی خراسانی، ۱۳۷۶: ۲۷).

بنابر آنچه ذکر شد و با توجه به مؤیداتی که بر مدعای این تحقیق؛ یعنی «اختلاف میان آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری در موضوع مشروطه به مثابه مواجهه با یک مسئله مستحدثه»، آورده شد، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اختلاف میان دو فقیه مذکور در موضوع مشروطه، ناشی از موضوع‌شناسی متفاوت آنان در مواجهه با مسئله مستحدثه‌ی مشروطه، قانون و آزادی بر اساس مکتب اجتهادی هر یک از این دو فقیه بوده و این چیزی نیست مگر رویه عمومی فقهای شیعه در طول تاریخ فقه شیعه که در مسائل مستحدثه، بر اساس مکتب اجتهادی و روش فقهی اصولی خود، فتاوا و احکام متفاوت صادر می‌کنند؛ اما نکته قابل توجه در موضوع مشروطه، وجه سیاسی اجتماعی آن است که این اختلاف فتوا در مورد آن، به عرصه سیاست و اجتماع نیز کشیده شد و موجبات سوء استفاده طیف دربار از یک سو و طیف مشروطه‌خواهان غرب‌گرا از سوی دیگر را فراهم آورد. نکته پایانی قابل ذکر آنکه، اتفاقاً به دلیل اینکه، اجتهاد و استنباط شرعی شیخ فضل‌الله در موضوع مشروطه، چون حرمت مشروطه بود، با آنکه در دادگاه تصمیم‌گیری برای اعدام خود، عاقبت امر را می‌دانست؛ لکن سر سوزنی از عقیده‌ی خود عقب‌نشینی نکرد و تا پای جان، بر حسب آنچه تکلیف شرعی تشخیص می‌داد، بر فتوا و حکم خود ایستاد، آنچه که شاید برای بسیاری از کسانی که با روش و منهج اجتهادی فقها آشنا نیستند، غریب کرده و موجب شده تا در تحلیل رفتار و منش شیخ فضل‌الله و همچنین آخوند خراسانی در موضوع مشروطه، دچار سردرگمی و تحلیل‌های ناروا شوند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

ابطحی، سید مرتضی، طهماسبی، محسن، (پاییز ۱۳۹۳)، عصر جدید و دغدغه‌های آخوند خراسانی: گفتگویی با میرزا عبدالرضا کفایی؛ نوه آخوند خراسانی، سال سوم، شماره یازدهم، فصلنامه ۴۷ شهر قانون.

ابوالحسنی، علی، (۱۳۸۹)، فراتر از روش آزمون و خطا، چ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

ابوالحسنی، علی، (بی‌تا)، سیری در روابط و مناسبات آخوند خراسانی و حاج شیخ فضل‌الله نوری، دبیرخانه کنگره بزرگداشت آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، <http://www.bou.ac.ir>.

احمدی، محسن، (۱۳۷۳)، جهان اسلام در عصر شیخ انصاری، چ اول، قم، کنگره شیخ اعظم انصاری.

آقا نجفی قوچانی، (۱۳۸۷)، حیات الاسلام فی احوال آیت‌الملک العلام، چ اول، تهران، نشر هفت.

براون، ادوارد گرانویل، (۱۳۸۰) ترجمه قزوینی، مهری، انقلاب مشروطیت ایران، چ دوم، تهران، کویر.

بهرامیان، صادق، (پاییز ۱۳۹۷)، تفاوت دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری و آخوند خراسانی در برخورد با مشروطه، سال ششم، شماره بیست و سوم، تاریخنامه خوارزمی.

ترکمان، محمد، (۱۳۶۲)، مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات،... و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، ج ۱، چ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

زرگری‌نژاد، غلام حسین، (۱۳۷۴)، رسائل مشروطیت، چ اول، تهران، کویر.

----- (۱۳۸۷)، رسایل مشروطیت: مشروطه به روایت موافقان و مخالفان، ج ۲، چ اول، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

سماک امانی، محمد رضا، (۱۳۷۳)، آخوند خراسانی آفتاب نیمه شب، چ اول، بی‌جا، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

- شمیم، علی اصغر، (۱۳۸۷)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، بهزاد.
- فوران، جان، (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده، چ دوم، تهران، انتشارات فرهنگی رسا.
- کدیور، محسن، (۱۳۸۵)، سیاست نامه خراسانی؛ قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، چ اول، تهران، کویر.
- کسروی، احمد، (۱۳۴۶)، تاریخ مشروطه ایران، چ هفتم، تهران، امیرکبیر.
- کفائی خراسانی، میرزا عبدالرضا، (بهار و تابستان ۷۶)، بیان و شرحی مختصر از حیات و شخصیت آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، نشریه دانشکده الهیات مشهد، شماره ۳۵ و ۳۶.
- کلانتری، سمیه، (۱۳۸۴)، انقلاب مشروطه از آغاز تا پایان، نقل از کتاب مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش بزرگداشت انقلاب مشروطه، چ اول، تبریز، ستوده.
- گرانوفسکی، ادوین آرویدوویچ، (۱۳۵۹)، ترجمه کشاورزی، کیخسرو، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، چ اول، تهران، پویش.
- گروه پژوهش‌های تاریخی شرکت انتشارات قلم، (۱۳۸۲)، زندگی‌نامه، اندیشه‌ها و مبارزات آخوند محمد کاظم خراسانی، چ اول، تهران، قلم.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰ق)، بحار الأنوار، ج ۹۸، اول، بیروت - لبنان، مؤسسه الطبع و النشر.
- مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، (۱۳۸۹)، فرهنگ نامه اصول فقه، چ اول، قم، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- م‌صحفی، (۱۳۹۴)، ایران در دوره ناصرالدین شاه، تاریخ جامع ایران، ج ۱۲، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ملک‌زاده، مهدی، (۱۳۸۷)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، سخن.
- میراحمدی، منصور، (۱۳۹۰)، اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، چ اول، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی، (۱۳۸۹)، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، چ ششم، تهران، نشر پیکان.